



۲۰۱۸/۰۳/۱۶



حمید انوری

مبالغه، اغراق، غلو

مبالغه: در امری کوشش کردن، درکاری کوشیدن، در اصطلاح علم بدیع عبارت است از افراط و زیاده روی در مدح کسی یا چیزی.

مبالغه، افراط در وصف است چنانکه از امکان عقلی و عادی خارج نباشد.

هزار مرتبه رفتم ز مصر جانب کنعان

به غیر چشم زلیخا، کسی به راه ندیدم

غلو: از حد در گذشتن، تجاوز کردن از حد، زیاده روی در کاری یا در وصف کسی و چیزی، گزافه گویی. چنانست که مدعای متکلم بر حسب عقل و عادت هر دو محال باشد. غلو افراط در وصف است به حدی که هم عقلاً و هم عادتاً محال باشد.

شود کوه آهن چو دریای آب

اگر بشنود نام افراسیاب

اغراق: اغراق افراط در وصف است به قسمی که عقلاً ممکن، ولی عادتاً ممتنع باشد. اغراق آثار حماسی را شورانگیز و مؤثر کرده است. اما در مدح باعث انحطاط کلام می شود و از لطف و زیبایی آن می کاهد.

از بهر بوسه ای ز لبش جان همی دهم

اینم همی ستاند و آنم نمی دهد

بین مبالغه، اغراق و غلو فرق گذاشته و گفته اند: هرگاه افراط و زیاده روی در وصف و مدح و دم از حد امکان عقلی و عادی تجاوز نکرده باشد به آن مبالغه می گویند.

تفاوت بین مبالغه، اغراق و غلو این است که اگر چیزی را زیاده از حد معمول وصف کنند؛ که اگر عقلاً و عادتاً ممکن باشد مبالغه است و اگر عقلاً ممکن باشد ولی عادتاً واقع نشود اغراق، و اگر نه عادتاً ممکن باشد و نه عقلاً، غلو است. البته معمولاً همه را تحت عنوان اغراق یا مبالغه می آورند. (منابع: درس های مکتب و انترنت) اندکی از علم بدیع گفته آمد، تا آنچه در مکتب و از معلم آموخته بودیم کمی تازه گردد؛ مگر شاید آنچه در مکتب آموخته بودیم، اندکی با آنکه در بالا آمد و اکثر آن از انترنت نقل گردید، متفاوت باشد، اما در کل مراد مطلب را میرساند.

مگر هدف من از این مختصر فراگرفتن و یا تمرین درس ادبیات دری نیست، که اگر هم می بود به غیر از سود، زیانی هرگز نداشته و نمی داشت.

اما می خواهم یک مثال روشن در چند سطر خدمت هموطنان خوبم تقدیم دارم تا خود اندکی به فکر فرو رفته و نوشته یک هموطن دیگر را اندکی تول و ترازو و سبک و سنگین نموده؛ جایگاه این نثر "سره" را در "مبالغه، اغراق و غلو"، خود تعیین نمایند.

این شما و این هم آن نثر "سره" که یقیناً اگر در مدح یک سردار سپاه در جریان یک جنگ سرنوشت ساز با آواز بلند خوانده می شد، موجب پیروزی آن سردار سپاه در آن جنگ سرنوشت ساز می گردید؛ اما در این آشفته بازار که بازار داد و گرفت و بده و بستان به شدت داغ است؛ به یقین نتیجه معکوس میدهد.

[عطا نور، دیگر مرگ ندارد؛ از کالبد یک واحد انسانی بیرون شده و در روح یک نسل تکثیر شده است...]

عطا محمد نور، بر بام عدالت و شکوه تاریخی بر شده است. او در قالب جمعیت دیگر نگنجد. او مظهر یک جریان مشروع در برابر نا مشروع ترین جریان حاکم سینه به سینه ایستاده است. او همانند مسعود بزرگ نا میرا است؛ ترس را در روح خود کشته و با هر نوع مرگ به جاودانه گی درآمیخته است. هر سرنوشتی شخصی بازیگران بر وی رقم بزنند، سیمای او در لوح روح یک نسل عدالت طلب حک شده است. او بار کمرشکنی را بر دوش گرفته است که هفده سال است مرتب بر سنگینی اش افزوده شده است. او دیگر مرگ ندارد؛ از جسم یک واحد انسانی در روح یک نسل تکثیر شده است... [گرفته شده از سایت (رزاق مامون)

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای

تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند